

## نقدی بر ساختار نظام سیاسی در افغانستان: نظام ریاستی متمرکز یا نظام پارلمانی غیرمتمرکز؟ پایه‌های نظری پژوهش

(بخش چهارم)

مجیب‌الرحمن رحیمی

### نظریه‌گزینش یا مهندسی قانون اساسی برای جوامع چند پارچه:

قضیه انتخاب قانون اساسی یا طرح قانون اساسی برای جوامع چند پارچه در روند گذار به سوی دموکراسی جهت دربرگیری و کنار آمدن گروه‌های قومی متنازع، پایه اصلی این جستار را تشکیل می‌دهد، بنابر این با اندک تفصیل به این موضوع پرداخته می‌شود. هدف از جوامع چند پارچه در این بحث جوامعی اند که: از شکاف‌های عمیق، تاریخی و آشتی‌ناپذیر/حذف‌ناپذیر قومی، زبانی، مذهبی و هویتی رنج می‌برند، و تاریخ خونینی از برتری جویی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و نمایندگی دارند. این جوامع را می‌توان به دو دسته چندپارچه‌ترین و چندپارچه‌تقسیم نمود. هارویتز جوامع چندپارچه‌ترین را جوامعی می‌داند که: "هویت گروه‌های قومی در آن از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است و از هویت‌های بدیل موجود به شمول هویت فراقومی، سرزمینی/قلمروی، ایدئولوژیک و طبقاتی فراتر می‌رود، و میزان انزجار و ناسازگاری میان گروه‌های قومی در سطح بالایی قرار دارد".<sup>1</sup> سلواکیا، بلغاریا، رومانی، یوگوسلاویای سابق، سریلانکا و ایرلند شمالی نمونه‌های بارز جوامع چندپارچه‌ترین به شمار می‌روند. جوامع چند پارچه، یا کمتر چندپارچه، جوامعی اند که از عین اختلافات و شکاف‌های عمیق قومی، مذهبی و زبانی رنج می‌برند، ولی شدت این شکاف‌ها و اختلافات در این جوامع در مقایسه با جوامع چندپارچه‌ترین کمتر است. مجارستان، پولند و جمهوری چک نمونه‌های از این جوامع در جامعه اروپا به شمار می‌روند. سوئیس، کانادا و بلژیک نمونه‌های از فدراسیون‌های اند که گروه‌های قومی جداگانه و متمایز را با گرایش‌ها و هویت‌های متفاوت، ولی با ترتیبات ویژه برای مشارکت همه در زندگی سیاسی، در خود جای داده‌اند.<sup>2</sup> از نظر "ناریس"، "هویت‌های قومی را می‌توان به صورت ساخته‌های اجتماعی با ریشه‌های عمیق فرهنگی و روانی مبتنی بر قوم، فرهنگ، زبان، تبار یا پیشینه‌های دینی و مذهبی مورد مطالعه و شناخت قرار داد."<sup>3</sup> این ریشه‌ها در مجموع یک حس وابستگی و تعلق داشتن به اساس خون، خاک، ایمان و جامعه را میان افراد به میان می‌آورد.

درگیری‌ها و تنش‌های قومی با رشد اختلافات و چندپارچگی‌ها در دهه‌های نود قرن بیستم برجایگاه جنگ سرد تکیه زد، و باعث موجی از نبردها و نزاع‌های خشونت‌بار در جهان گردید.<sup>4</sup> هم‌زمان با این تحول در بحث مردم‌سالاری نیز تحولات عمده‌ای شکل گرفت. از جمله می‌توان به تغییر پارادایم در گفتمان دموکراتیک، از "حکومت اکثریت" به "حکومت توافقی" و "دموکراسی رایزنانه" مبتنی بر "دربرگیری و شمولیت" و "نماینده‌گی" به عوض "طرد نمودن و انحصار" نام برد. توام با اوج‌گیری تنش‌های قومی و تغییر پارادایم، و رشد مبارزه برای "به رسمیت شناختن فرهنگی"<sup>5</sup> و پذیرفتن

<sup>1</sup> (Horowitz, 2000:18)

<sup>2</sup> برای تفصیل بیشتر مراجعه نمایید به: (Horowitz, 1994-2000).

<sup>3</sup> (Norris, 2000: 206)

<sup>4</sup> See Lijphart, (2000: 37)

<sup>5</sup> برای تفصیل بیشتر به (Lecours: 2000) مراجعه نمایید. وی معتقد است که علاقمندی و توجه فیلسوفان به سیاست مبتنی بر هویت فرهنگی یکی از برزنده‌ترین تحولات در دهه‌های نود در این رشته به شمار می‌رود. بیشترین این دستاوردها در کارهای "ویل کیملیکه" (Will Kymlicka) و "چارلز تیلر" (Charles Taylor) به چشم می‌خورد، که در واقع راه را برای دانشمندان در سطح علمی و آکادمیک برای شناخت سیاست هویت فرهنگی باز نموده‌اند. "لیکورس" همچنان علاوه می‌نماید که: هدف از این بحث نوین، بررسی و دریافت استراتژی‌هایی است که بتواند پاسخ بایسته‌ای برای ادعاهای هویت فرهنگی و جادادن و شامل ساختن مدعیان این هویت فراهم سازد، نه شرح و بیان این که چگونه این ادعاها به میان آمده و تا سطح ارزش و اعتبار سیاسی ارتقا یافته است. (Lecours, 2000:499-500-3)

"حقوق اقلیت ها"<sup>6</sup>، روند موج سوم مردم سالاری نیز به مشکلات و موانع بازدارنده و جدی روبروگردید. این مسئله باعث بحث های دامنه دار و داغی در زمینه نقش نهادها در سطح کلان<sup>7</sup> و نقش مهندسی/طراحی و استخوان بندی قانون اساسی، و بالآخره قبول این فرضیه نزد دانشمندان گردید که دموکراسی می تواند به جوامع چندپارچه نیز گسترش یافته و نبردهای خشونتبار را در این جوامع به رغم اختلافات بارز قومی، مذهبی، ملی و زبانی با استفاده از روش "مهندسی قانون اساسی"، به رسمیت شناختن، شامل ساختن و کنار آمدن حل و فصل نماید.<sup>8</sup>

حالا سوالی که مطرح می شود این است: چگونه قوانین اساسی جوامع چندپارچه و چندگانه<sup>9</sup> باید مهندسی شوند تا زمینه کنار آمدن میان جوامع یا اقوام مختلف را فراهم ساخته، دموکراسی را تحکیم بخشیده، نبرد و درگیری را مهار ساخته و از پیامدها و نتایج غیر دموکراتیک نهادهای دموکراتیک<sup>10</sup> جلوگیری به عمل آورند، و چگونه نهادهای سیاسی بر مسیر و چشم انداز مردم سالاری و تحکیم دموکراسی در جوامع چند پارچه تاثیر می گذارند؟

"ناریس" برین باور است عمده ترین مشکلی که نه تنها دموکراسی های جدید بلکه دموکراسی های با ثبات به آن مواجه اند، مهار و اداره درگیری های قومی است. برای به تصویر کشیدن ابعاد این معضله، او به نمونه هایی از بیرون راندن و در بر گرفتن در افریقای جنوبی، نامیبیا، تنش های درازمدت میان کاتولیک ها و پروتستانت های ایرلند شمالی، خشونت در بالکان، منطقهء باسک در اسپانیا، فلسطین، جنگ در رواندا، کشمیر و تیمور شرقی اشاره می کند تا مثال های زنده ای از پیچیدگی و حضور بالفعل مشکل ارایه نماید.<sup>11</sup> "هارویتز" نیز عین نگرانی را برجسته ساخته و تاکید می نماید که مناسب نبودن و فراهم نبودن شرایط فرهنگی و اجتماعی شاید باعث شکست روند مردم سالاری شود ولی در اکثر کشورهای افریقای، آسیایی، اروپای شرقی و جمهوری های اتحاد شوروی سابق، عمده ترین دلیل شکست مردم سالاری، درگیری ها و ناهمسازی های قومی است، بنابر این یگانه راه حل این معضله از نظر وی مهندسی قانون اساسی است.<sup>12</sup>

همان طور که تذکر دادم عوامل و انگیزه هایی در شکل گیری دموکراسی نقش اساسی دارند. از آن جمله حالت اجتماعی-اقتصادی، روند مدرنیته، عامل ساختاری، فرهنگ و نهادها،<sup>13</sup> ولی تغییر به مثابه پیامد یکی از این عوامل، بر عکس نهادها، در درازمدت شکل می گیرد، و این تنها اصلاح و مهندسی نهادهاست که تغییرات زود رسی در مقایسه به دیگر عوامل در پی دارد. به همین اساس، اصلاح و مهندسی نهادها، ساده ترین یا کوتاه ترین راه برای افزایش احتمال تحکیم روند دموکراسی و مهار درگیری و ناهمسازی در جوامع چندپارچه به شمار می رود. اصلاح و مهندسی نهادها از یک سو برای رهبران این زمینه را فراهم می سازد تا درگیری ها و ناهمسازی ها را به صورت دموکراتیک مهار سازند و از سوی دیگر برای نتایج و پیامدهای سیاست دموکراتیک در جامعه شکل تازه و منطقی می بخشد.<sup>14</sup>

<sup>6</sup> See Tully, (1995), Taylor, (1991), and Parekh, (20001)

<sup>7</sup> macro institutional rules

<sup>8</sup> برای تفصیل بیشتر به (Gurr, 1993: 290-2) مراجعه نمایید. "لیچپارت" معتقد است در میان دانشمندان حوزه دموکراسی و مهندسی نهادها بر سه نقطه توافق نظر و اجماع جهانی وجود دارد. یک: اختلافات عمیق قومی و دیگر اختلافات اجتماعی خطر جدی را متوجه دموکراسی می سازند و برپایی دموکراسی در جوامع چندپارچه به مراتب مشکل تر از جوامع همگون است. دو: مشکل قومی و دیگر چندپارچگی های عمیق در کشورهای که تاکنون دموکراتیک نیستند یا به مرحله تحکیم دموکراسی دست نیافته اند، از کشورهای که به مرحله ثبات و تحکیم دموکراسی دست یافته اند به مراتب بیشتر است. برین دو اصل اتفاق نظر جهانی وجود دارد، و نقطه سوم، که تاکنون بران اجماع جهانی به دست نیامده این است: دو شرط اساسی موفقیت دموکراسی در جوامع چند پارچه مشارکت در قوه اجرایی و خودگردانی گروهی/قومی است. Lijphart, (2000) and Belmont, Mainwaring and Reynolds, (2000:3)

<sup>9</sup> Plural

<sup>10</sup> "هارویتز" در کتاب خود به ظرافت و ژرف نگری ویژه ای مسئله "نهادهای دموکراتیک و نتایج و پیامدهای غیردموکراتیک" را به میان آورده و می نویسد: "نهادهای زیادی وجود دارند که به صورت مجرد و انتزاعی با دموکراسی سازگار اند، ولی همه این نهادها در جوامع چند قومی باعث ایجاد نظام فراگیر و همه شمول نمی شوند." (Horowitz, 1994: 45)

<sup>11</sup> See Norris, (2000)

<sup>12</sup> See Horowitz, (1994:35)

<sup>13</sup> See Potter (2000), and Pinky (2005)

<sup>14</sup> Belmont, Mainwaring and Reynolds, (2000:3)

"رینولد" معتقد است "در جوامع چندپارچه است که ترتیب و سروسامان دادن نهادها بیشترین تاثیر را دارد"، چون به نظر وی "جوامعی که از شکاف عمیق قومی، مذهبی یا ملی رنج نمی برند، انتخاب نهادها برای این جوامع مسئله جدی برای ثبات دموکراتیک به شمار نمی رود، چون نهادها در این جوامع نظام را طور جانبدارانه و کج شکل نمی دهند تا به نفع گروهی یا قومی یا برخلاف گروه هایی یا اقوام دیگری عیار گردد. برخلاف جوامع همگون، در جوامع ناهمگون و چندپارچه، استخوان بندی و طرح نهادها می تواند به صورت سیستماتیک و نظام مند به نفع یا ضرر گروه قومی، ملی یا مذهبی تمام شود."<sup>15</sup>

### نمونه پژوهی های مختلف:

مسئله انتخاب نهادها و مهندسی نهادها، به ویژه تاثیر نظام ریاستی و پارلمانی بر گذار به سوی دموکراسی و تحکیم دموکراسی، در یک دهه اخیر موضوع بحث های فراگیر و گسترده علمی بوده است.<sup>16</sup> دانشمندان و پژوهشگران تاثیر انتخاب نوعیت نظام، ریاستی، پارلمانی یا نیمه ریاستی را از دیدگاه ها و منظرهای مختلف مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند. برخی بر تداوم دموکراسی یا سقوط دموکراسی در سایه این نظام ها توجه نموده، عده ای بر موثریت حکومت در سایه این نظام ها پرداخته و برخی به چشم انداز و زمینه های کنار آمدن و شامل ساختن اقوام مختلف در نظام سیاسی زیرچتر این نظام ها توجه کرده و در مجموع به نتایج متفاوتی دست یافته اند.<sup>17</sup>

### کدام نظام می تواند به بهترین وجه در جوامع چند پارچه، دموکراسی را ترویج داده و درگیری را مهار سازد؟

دانشمندان این عرصه نسخه واحدی در مورد بهترین نظام که برای همه کشورها و حالت ها کاربرد یکسان داشته باشد پیشنهاد نمی کنند. ولی یک اجماع و توافق کلی میان دانشمندان وجود دارد که نظام پارلمانی در روند گذار به سوی دموکراسی از نظام ریاستی بهتر و مناسبتر است. به رغم این، اختلافاتی هنوز هم میان برخی از دانشمندان در پاسخ به این سوال که کدام یک از نظام های ریاستی، پارلمانی یا نیمه ریاستی بهترین نظام است، به چشم می خورد، و هر یک از این نظام ها در عرصه آکادمیک طرفداران و مخالفان خود را دارند. ولی وقتی مسئله بهترین نظام برای کشورهای چندپارچه مطرح می شود، میان دانشمندان و کارشناسان نوعی اجماع و توافق بین المللی وجود دارد که نظام پارلمانی غیر متمرکز مبتنی بر دموکراسی توافقی (اجماعی)،<sup>18</sup> نمایندگی، کنار آمدن و نظام انتخاباتی متناسب برای جوامع چندپارچه از نظام انحصاری ریاستی یا نیمه ریاستی مرکز مدار/متمرکز مبتنی بر حکومت اکثریت و نظام انتخاباتی با پیامد برنده یا بازنده قطعی مناسب تر است.<sup>19</sup>

<sup>15</sup> Belmont, Mainwaring, and Reynolds (2000:3)

<sup>16</sup> مراجعه نمایید به (Lijphart 1992:27)، وی در این نوشته اش مدعی است که "با توجه به اهمیت بنیادین مسئله مورد بحث و پیامدهای آن، بحث هایی را که در این زمینه صورت گرفته، به حق می توان "بحث بزرگ" نامید، و تاکید نمود که این مسئله به توجه نظری و عملی مداوم و پیوسته مصلحان دموکراتیک نیاز دارد."

<sup>17</sup> برای تفصیل بیشتر به (Elgie, 2004:321-2) مراجعه نمایید. به طور نمونه "ستین" و "اسکچ" (Stepan and Skach) در مطالعه سال 1993 خود "به نوعیت نظام و عواملی چون آسیب پذیری از کودتا، اکثریت پارلمانی به مثابه عاملی در راه تطبیق موفقاته برنامه ها و مدت کار کابینه یا مجلس وزرا توجه نموده و ثبات و بی ثباتی نظام را با این عوامل مورد ارزیابی قرار می دهند، و متغیرات غیرنهادی، چون فرهنگ سیاسی، ثروت اقتصادی، نفوس، میراث استعمار و ... را در نظر نمی گیرند، و تنها بر متغیر نهادی به مثابه متغیر شرحگر یا مستقل تاکید دارند، و در پژوهش خود چنین نتیجه می گیرند که نظام ریاستی با توجه به ویژگی های که دارد مسئله آفرین و مشکل زاست. "شوگر" و "کری" (Shugar and Carey: 1992) در پژوهش خود بر توزیع و تقسیم قدرت توجه داشته و نتیجه می گیرند که همه نظام های ریاستی مسئله آفرین و مشکل زا نبوده، بلکه نظام های خاصی از این نوع، مسئله آفرین و مشکل زا اند. "مینوارینگ" (Mainwaring: 1993) از سوی دیگر به نظام احزاب تمرکز نموده، و پیوندی میان نظام دوحزبی و نظام ریاستی با ثبات درمیابد، و "ایلچی" (Elgi: 2004) در مطالعات خود برین باور است که نظام های نیمه ریاستی با رییس جمهور قدرتمند از بی ثبات ترین کابینه برخوردار است. عده ای دیگر در مطالعه و پژوهش نهاد ها از رویکرد "ویتوگران" استفاده نموده اند: "توافق فرد یا گروهی از بازیگران که برای تغییر حالت موجود ضروری می باشد." (Tsebelis, 2000:19)، این ها برین باوراند که میزان ثبات به تعداد "ویتوگران"، فاصله ایدلوژیک و دامنه یکپارچگی داخلی میان این ویتوگران برمی گردد. برای مطالعه بیشتر به: (Elgie, 2004) مراجعه شود.

<sup>18</sup> consensus democracy

<sup>19</sup> See Reynolds, (2000), Norris, (2000) Lijphart, (2004) and Horowitz, (1994)

"رینولد" و همکاران وی برین نظر اند که "به نوعی از مکانیزم مشارکت در قدرت، و برخی از نهادهایی که به قول "لیجپارت" (Lijphart: 1984-1999) "دموکراسی توافقی (اجماعی)" را تقویت کنند، در بیشتر جوامع چندپارچه نیاز است ... در اساس ما نظام پارلمانی را بر نظام ریاستی ترجیح می دهیم ... یک نظام فدرالی غیر متمرکز در یک جامعه چند پارچه و متکثر با اراضی وسیع از فواید زیادی برخوردار است، ولی زیان نظام فدرالی برای جوامع کوچک و غیرمنقسم بیشتر از فواید آن می باشد." اینان همچنان استدلال میکنند: "نظام انتخاباتی مبتنی بر اصل برنده همه چیز را به دست می آورد، به طور سیستماتیک حتی اقلیت های با نفوذ بالا را، به ویژه آنانی را که به طور جغرافیایی پراکنده اند، متضرر و محروم می سازد و تحت این شرایط، ایجاد وفاداری برای نظام دشوار به نظر می رسد."<sup>20</sup>

تیوری دموکراسی همزیستگرایی یا توافقی<sup>21</sup> یکی از تلاش های فراگیر در این زمینه است که توسط "لیجپارت" پایه ریزی شده است. وی معتقد است "مشارکت در قدرت اجرایی و خودگردانی گروهی یا قومی بهترین انتخاب برای جوامع چند پارچه به شمار می رود، و تیوری همزیستگرایی می تواند پاسخ های بایسته ای برای بیشترین مسایل و بحث هایی که در عرصه طراحی و مهندسی قانون اساسی مطرح است، ارائه نماید."<sup>22</sup>

این تیوری را "لیجپارت"، پایه گذار این نظریه، که بر دو اصل کلیدی برای تشکیل موفقانه حکومت در جوامع چندپارچه استوار است، چنین تعریف می کند:

**الف: مشارکت در قدرت اجرایی:** مشارکت در قدرت به این معنا که نمایندگان همه گروه های عمده قومی یا اجتماعی در عملیه تصمیم گیری سیاسی، به ویژه در سطح قوه اجرایی، سهیم باشند.

**ب: خودگردانی:** خودگردانی به این معنا که گروه های مختلف و متعدد قومی یا اجتماعی حق داشته باشند در سطح محلی امور خود را، به ویژه در عرصه تعلیم و تربیه/آموزش و پرورش و سایر

مسایل فرهنگی، خود به دست گیرند.<sup>23</sup> به قول "لیجپارت" از این نظریه در عراق و در گذشته ها در

آسترالیا، کانادا، بلژیک، افریقای جنوبی، کولمبیا، قبرس، هندوستان، لبنان، ایرلندشمالی و سویس استفاده شده است.<sup>24</sup> ویژگی این ساختار، به قول "نارس"،<sup>25</sup> نهادهایی اند که زمینه همکاری و

مصالحه و همسازی<sup>26</sup> میان رهبران سیاسی را فراهم ساخته و تعداد برندگان در ساختار را به حد اعلی ارتقا می دهند تا گروه های اجتماعی جدا از هم بتوانند به صورت مسالمت آمیز باهم در داخل

مرزهای مشترک یک دولت ملی زیست نمایند. این تیوری برین باور است که نظام انتخابات تناسبی دشواری ها و موانع عمده را از راه احزاب خرد و کوچک برداشته و زمینه شمولیت آنان را در

پارلمان و بالأخره در حکومت ائتلافی به حد قابل ملاحظه ای فراهم می سازد. "تیوری/نظریه دموکراسی همزیستگرایی یا توافقی" برین باور است که نظام انتخاباتی تناسبی زمینه کنار آمدن گروه

های قومی مختلف را خوبتر و موثرتر فراهم ساخته و می تواند حمایت گروه ها و اقلیت های قومی را برای نظام سیاسی جلب نماید. درونمایه بحث این است که برخلاف نظام انتخابات اکثریتی، نظام

انتخابات نسبی (PR): (1) نتایج نسبی و عادلانه به دست می دهد، (2) زمینه ورود احزاب کوچک را به پارلمان مساعد می سازد، (3) زمینه انتخاب شدن احزاب اقلیت های قومی را فراهم می کند، و

این امر به نوبه خود (4) در گسترش و تعمیق حمایت اقلیت ها و همه گروه های قومی و اجتماعی از نظام سیاسی نقش بازی می کند.

<sup>20</sup> Belmont, Mainwaring, and Reynolds, (2000:3-4)

<sup>21</sup> The theory of consociational or consensus democracy

<sup>22</sup> Belmont, Mainwaring, and Reynolds, (2000:5)

<sup>23</sup> Lijphart, (2004:1)

<sup>24</sup> برای تفصیل بیشتر به (Lijphart: 2004) مراجعه نمایید. وی در این نوشته اش به صراحت ابراز می نماید که این نظریه می تواند در شکل ائتلاف های کلان ملی و حکومت وحدت ملی نیز تحقق یابد و تنها در قالب تقسیمات مبتنی بر حقوق قومی/گروهی منحصر نماند. (See

Reynolds (ed.) 2002:37-54)

<sup>25</sup> Norris

<sup>26</sup> compromise

"ناریس" همچنان مدعی است که: "در کشورهای خیلی منقسم و چندپارچه، مانند ایرلند شمالی، حکومت اکثریت، تا دموکراسی به ارمغان بیاورد، دکتاتوری اکثریت و درگیری و تنش مدنی به بار می آورد. چیزی که این جوامع به آن نیاز دارند، نوعی از دموکراسی است که بر اصل توافق و تفاهم به عوض مخالفت، و به شمولیت و دربرگیری به عوض انحصار و طرد تاکید می کند و تلاش می نماید تا پایه های حکومت را در بالاترین سطح ممکن توسعه دهد تا اکثریت ممکن را در حکومت شامل سازد و از طرد دیگران و اکتفا به اکثریت محض، اجتناب ورزد."<sup>27</sup> "لیچپارت" نیز استدلال می کند که اقلیت های سیاسی در نظام انتخابات اکثریتی بازنده دایمی اند و از نهادهای نماینده به طور دایم و در هر انتخابات محروم نگه داشته می شوند، و این باعث می گردد این گروه ها باور خود را بر عادلانه بودن نتایج انتخابات و عادلانه بودن دموکراسی در مجموع از دست بدهند و از حمایت از همچو نظامی دست بکشند. بنابر این فراهم ساختن زمینه اشتراک اقلیت های قومی و سیاسی در پارلمان با استفاده از روش انتخابات نسبی (PR) بر حمایت اقلیت های قومی از نظام سیاسی میفزاید.<sup>28</sup>

### تحکیم و ثبات مردمسالاری/دموکراسی:

از مفاهیم عمده دیگر در مطالعه مردم سالاری "تحکیم و ثبات دموکراسی" است، که بعد از عبور موفقانه از مرحله گذار و موقت شکل می گیرد. در این جستار، به این مفهوم به مثابه جزء اساسی پژوهش نگاه می شود، بنابر این خیلی مهم است تصویر روشنی از این اصطلاح، قبل از پرداختن به بخش های دیگر بحث، ارائه کنم و این راضح سازم که هدف از تحکیم و ثبات دموکراسی چیست. شکل گیری مرحله گذار به سوی دموکراسی یک مسئله است، و تداوم و تحکیم دموکراسی مسئله دیگر. درباره تحکیم و ثبات دو رویکرد وجود دارد، (1) رویکرد حداقلی و (2) رویکرد حداکثری. رویکرد حداقلی همان آزمایش انتقال دو مرتبه قدرت "هانتینگتن" (7-266:1991) است، و رویکرد حداکثری همان است که دموکراسی به مثابه یگانه قاعده بازی در شهر پذیرفته شود.<sup>29</sup> این قاعده بازی رویکرد حداکثری را "لینز" به عنوان یک امر پذیرفته شده چنین تعریف می کند: "حالتی که هیچ یک از بازیگران عمده سیاسی، احزاب سیاسی، نیروهای فشار، یا نهادها درباره به کارگیری بدیل یا گزینه دیگری به عوض روند دموکراتیک برای به دست آوردن قدرت نمی اندیشند ... و هیچ نهاد سیاسی یا گروه ادعای ویتوکردن عملکردهای تصمیم گیرندگان را که به صورت دموکراتیک انتخاب شده اند ندارد ... اگر ساده تر بگویم، دموکراسی به مثابه یگانه قاعده بازی در شهر مورد احترام است."<sup>30</sup>

عده دیگری از تحکیم و ثبات تعریف جامع و فراگیرتری ارائه می کنند که بر اصل تحقق میزان بالایی از نهادینه شدن استوار است. از سوی دیگر "لیفتویچ"<sup>31</sup> در این راستا پنج شرط برای تازه دموکراسی ها وضع می نماید تا به مرحله مطلوب تحکیم و تداوم دست یابند: (1) مشروعیت، (2) توافق جمعی درباره قواعد بازی (3) بازدارنده های مهارکننده فراراه گروه های برنده (4) امحای فقر به مثابه عامل بازدارنده در راه تحکیم و ثبات دموکراسی و (5) یافتن راه حل معقول برای شکاف های قومی، فرهنگی و مذهبی به مثابه عوامل بازدارنده تحقق دموکراسی.<sup>32</sup>

تماس بانویسنده:

[mujibr2@hotmail.com](mailto:mujibr2@hotmail.com)

صفحه‌ی فیس‌بوک:

<sup>27</sup> (Norris, 2000: 207)

<sup>28</sup> (Norris, 2000)

<sup>29</sup> See Burnell, (2005:189-90)

<sup>30</sup> (Linz, 1990:156)

<sup>31</sup> Leftwich

<sup>32</sup> See Potter (1997:524-32)

<https://www.facebook.com/pages/%D9%85%D8%AC%DB%8C%D8%A8-%D8%A7%D9%84%D8%B1%D8%AD%D9%85%D9%86-%D8%B1%D8%AD%DB%8C%D9%85%DB%8C-Mujib-Rahman-Rahimi/661059220587002>